

## تئوکراسی طالبان؛ سلطه ارتجاع سیاه و سیرقهقرایی جامعه افغانستان

نظام طالبان صرفاً یک حکومت مذهبی نیست؛ بلکه یک حکومت عمیقاً ارتجاعی است که اشکال مختلف از ستم و نابرابری را در جامعه به صورت سیستماتیک بازتولید می‌کند. این حکومت با تحمل ستم ملیتی، جنسیتی و مذهبی، در صدد مهار و مطیع کردن مردم افغانستان است. شریعت و نظم امارتی ابزاری برای سلطه سیاه این گروه، عقب‌ماندگی و کشیدن جامعه به سمت تحجر و قهقرا است.

ساختار حکومتی طالبان، در ضدیت با اراده و منافع عمومی توده‌های مردم قرار دارد، این حکومت با اساس تفسیر افراطی از شریعت اسلامی استوار است، امر که سبب شده تمامی نهادهای اجتماعی، آموزشی، حقوقی و فرهنگی در خدمت حفظ اطاعت و نفی اندیشه‌های آزاد و مترقی و پرورش افراطیت قرار گیرد. از اینرو دین یک از ابزارهای طالبان برای حفظ سلطه و به بندکشیدن توده‌ها و اندیشه‌های آن‌هاست.

با سقوط دولت دست‌نشانده آمریکایی در افغانستان و استقرار دوباره طالبان، ساختار نیم‌بند سیاسی و پایه‌های اقتصادی ورشکسته کشور، بیشتر از گذشته دچار شکست گردید. انزوا و قطع کمک‌های مالی خارجی و بی‌کفایتی طالبان عملاً اقتصاد افغانستان را به مرز فروپاشی کامل سوق داده است. اما آنچه این وضعیت را وخیم‌تر کرده، سیاست‌های ضدانسانی و محدودکننده، طالبان علیه زنان و ملیت‌ها هستند که کمترین دغدغه نسبت به زندگی و حیات توده‌ها به خصوص زنان ندارد. اخراج زنان از ادارات، ممنوعیت کار و تحصیل، ایجاد فضای ترس و وحشت، عملاً زمینه‌هایی تولید و سرمایه‌گذاری را فلج کرده‌اند. اکنون در کشور میلیون‌ها نفر بی‌کاراند و خانواده‌ها از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهایشان عاجزند، و گدایی به تصویر غالب سرک‌ها و کوچه‌ها تبدیل شده است. اخراج مهاجرین از کشورهای ایران و پاکستان در روزهای اخیر به فقر و افزایش قیمت مواد اولیه و به خصوص کرایه خانه‌ها در شهرها به شدت افزوده است. اسارت و بردگی، فقر و گرسنگی مردم افغانستان به خصوص زنان پیامده سلطه و حاکمیت یک گروه به شدت ضدزن و ضدعلم و ضدبشری است. هرچند اکنون فقر و گرسنگی و درگیری برای بقا فرصت برای اعتراض و شورش را از مردم افغانستان گرفته است. اما همانطور که گفته‌اند هر جا که ستم است مبارزه و مقاومت نیز سربلند خواهد کرد. برای مردم افغانستان قطعاً این شرایط قابل تحمل نیست و نمی‌تواند قابل تحمل باشد. خلق افغانستان برای دوام و بقا و ادامه حیات انسانی‌شان راه جزء مبارزه و ایستادگی در مقابل حاکمیت تئوکراتیک طالبان ندارد و این گروه نیز راه جز مبارزه و مقاومت برای مردم نگذاشته است.

زن‌ستیزی و شوونیسم جنسی یکی از ستون‌های اصلی امارت طالبان است. شوونیسم جنسی، که زن را نه به عنوان انسان مستقل، بلکه به عنوان ملک مرد می‌بیند و تمامی حقوق اجتماعی‌اش را سلب کرده است. زنان از حضور در مکاتب، دانشگاه‌ها، بازارکار و حتی فضاهای عمومی محروم شده‌اند. این امر، نه تنها اپرتاید جنسی و خشونت بی‌مانند علیه زنان است، بلکه نوعی فلج‌سازی کلیت جامعه نیز است؛ چرا که نیمی از قوای فکری، فرهنگی و اقتصادی کشور عملاً خاموش شده است. از سوی دیگر، حذف سیستماتیک زنان از ساحت عمومی جامعه، عملاً جامعه را به سمت قهقرایی وحشتناک سوق داده است و انواع و اقسام امراض روانی و جسمی بر جامعه به خصوص زنان تحمیل کرده است. انزوا و تحقیر زنان ابزار برای در بندکشیدن کل جامعه و تحکیم اقتدار مردسالاری، محافظه‌کاری و استبدادی است.

امارت طالبان تنها به حذف زنان بسنده نکرده است، بلکه اشکال مختلف از ستم و تبعیض و نابرابری را در جامعه به اجرا در آورده است. شوونیسم ملیتی که در آن قدرت سیاسی، امنیتی و فرهنگی در انحصار یک ملیت قرار گرفته و سایر ملیت‌ها – از جمله هزاره‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها – از مشارکت سیاسی و اقتصادی محروم گردیده و به شدت سرکوب می‌شوند. و شوونیسم دینی، که در آن تنها تفسیر خاصی از دین مشروعیت دارد و دیگر مذاهب – مانند شیعیان، اسماعیلی‌ها و سلفی‌ها – تحت فشار، تبعیض یا سرکوب قرار می‌گیرند.

طالبان آن‌گونه که در شعار وانمود می‌کنند، نیرویی «مستقل» یا «ضد قدرت‌های جهانی» نیستند، بلکه با اشکال مختلف در ساختار نظام امپریالیستی – سرمایه‌داری جهانی وابستگی دارد و توسط نهادهای امپریالیستی کنترل می‌شود. قدرت‌گیری دوباره آنان بدون حمایت کشورهای امپریالیستی مانند چین و روسیه و و همینطور ایران، پاکستان، قطر، برخی دولت‌های عربی و دیگر کشورهای مرتجع منطقه هرگز ممکن نبود. قدرت‌گیری طالبان، نه حاصل یک حرکت و مبارزه مردمی، بلکه نتیجه تحولات است که به عروج و قدرت‌گیری بنیادگرایی در منطقه منجر شده است. گسترش فقر و خانه خرابی توده‌ها و ضعف نیروهای مترقی و کمونیستی و همینطور تعمق و تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی از مهمترین عوامل عروج و قدرت‌گیری نیروهای بنیادگرایی اسلامی در منطقه گردیده است.

حاکمیت گروهی که با حذف سیستماتیک زنان، سرکوب ملیت‌ها و توده‌های مردم، سرکوب آزاداندیشی، تحقیر مذاهب غیر حنفی، تولید فقر و تعمیق فلاکت و گرسنگی در افغانستان و افزایش وابستگی به کمک‌های خارجی عمل می‌کند، هرگز نمی‌تواند پایدار بماند. هر فرد آگاه، مبارز، و کمونیست امروز به روشنی درمی‌یابد که جامعه قادر نیست برای همیشه در این ورطه تاریکی باقی بماند. اگرچه سکوت ناشی از ترس و فقر اکنون بر افغانستان سایه افکنده، این وضعیت مطلقاً همیشگی نخواهد بود. دور نخواهد بود روزی که توده‌های که از تحقیر، گرسنگی و تاریکی ناشی از سلطه طالبان به‌ستوه آمده‌اند، بساط رژیم قرون‌وسطایی این گروه را برای همیشه بر خواهند چید.